

اقبال عمومی لازمه رشد احزاب سیاسی است

یادداشت دکتر غلامعباس توسلی

پنجشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۷، گفت و گو از : اسماعیل آزادی

"در دوران شاه احزاب کاملا وابسته‌ای مثل حزب مردم، حزب ایران نوین، رستاخیز و... بودند که مردم هم با رغبت و آزادی به اینها نپیوستند که حالا یا با دستور از بالا بوده یا تبلیغات خاصی وجود داشته که برخی از مردم به این احزاب پیوستند اما مردم هیچ‌گاه خیلی به این احزاب وفادار نبودند. زیرا مثلا وقتی حزب مردم به وجود می‌آید عده‌ای به طرف آن می‌روند یا حزب ملت که به وجود می‌آید عده‌ای سراغ آن می‌روند. چون شخصیت‌های طبقه بالا مثل اقبال، اعلم و هویدا در این احزاب بودند که بعد از به قدرت رسیدن، این احزاب را به وجود آوردند. نه اینکه این احزاب آنها را به قدرت رسانده باشد. در واقع آنها همان گروه‌های منافع و فشار بودند منتهی برای اینکه بازی دموکراسی را به شکل ظاهری در جامعه به وجود بیاورند، احزابی هم تشکیل می‌دادند."

روزنامه کارگزاران : حزب‌گرایی در ایران، سابقه‌ای طولانی‌مدت دارد اما ساختار نظام حزبی در ایران گویی که هنوز در ابتدای راه است و احزاب سیاسی ایران در پیمودن مسیری که دیرزمانی پیش آغاز کردند، توفیق نیافتند. حزب‌گرایی اما سنگ‌بنای سیاست‌ورزی نوین در عرصه جهانی است و دموکراسی از دل تحزب سیاسی است که رخ می‌نماید. تحزب اما در ایران داستان ویژه خود را دارد و چه بسا بتوان داستان حزب‌گرایی ایرانی را «تحزب فصلی» نامید. چه آنکه در آستانه انتخابات و در بزنگاه‌های مهم سیاسی به ناگاه چندین حزب و تشکل سیاسی رخ می‌نمایند و فعالیت آغاز می‌کند و گذشت اندک زمانی کوتاه یا بلند نیز کافی است تا احزاب جدید به رکودی خودخواسته تن دهند و نشانه‌ای از آنها باقی نماند. درباره حزب و حزب‌گرایی در تجربه جهانی و تجربه ایرانی با غلامعباس توسلی، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران به گفت‌وگو نشسته‌ایم تا تفسیر روایت او از نظام حزبی و موانع تحزب را بشنویم. توسلی در گفت‌وگوی پیش‌رو شرحی تاریخی از داستان تحزب در ایران ارائه می‌دهد و روایت حزب‌گرایی در ایران را بازگو می‌کند .

اگر ما بخواهیم یک تقسیم‌بندی داشته باشیم مبنی بر اینکه کشورهایی که روند مدرنیته را به شکل طبیعی طی کرده‌اند، احزابی داشتند که روند طبیعی و تکاملی خود را طی کرده‌اند کشورهای دیگری که در یک دوران گذار یک مدرنیته تاسیسی را با فشار از بالا در حال تجربه هستند نیز می‌توانند احزاب خاص خودشان را داشته باشند که ایران هم جزء کشورهای نوع دوم قرار می‌گیرد. شما ایران را در بین کشورهای نوع دوم با احزاب کدام کشور قابل مقایسه می‌دانید؟

ببینید، کشورهای جهان سوم در عین حال که دو قرن تلاش کردند تا کم‌وبیش یک نظام سیاسی، دولت و مشروعیت مستقری را به اتکا و نظر مردم به وجود بیاورند اما در این کار موفق نشدند. حداقل این است که بگوییم در این کشورها نه شبه‌دموکراسی وجود دارد و نه دموکراسی واقعی. به این علت که یک پیشرفت‌هایی انجام شده و مثلا انقلاباتی به وجود آمده و بعد از انقلابات دوباره جامعه دچار محدودیت شده است اما هیچ‌گاه به‌طور قانونی و آشکار اجازه فعالیت به سندیکاها داده نشده یا مثلا اتحادیه‌های دانشجویی حرکات خودجوشی را در داخل و خارج از کشور انجام دادند ولی وقتی

به جایی رسیدند که ممکن بوده قدرت را زیر سوال ببرند، سرکوب یا سرخورده شدند یا با فشار زیاد از صحنه خارج شدند یا در حاشیه قرار گرفتند. بنابراین شرایط در این کشورها هنوز زیرینا و بستر فرهنگی و به اصطلاح سیاسی لازم برای اینکه به طور طبیعی شکل بگیرند وجود نداشته و لحظه‌ای بوده است. در هنگام انتخابات احزابی شکل گرفتند و بعد از انتخابات از بین رفته‌اند گاهی اوقات این احزاب دولتی بودند. مثلا در دوران شاه احزاب کاملا وابسته‌ای مثل حزب مردم، حزب ایران نوین، رستاخیز و... بودند که مردم هم با رغبت و آزادی به اینها پیوستند که حالا یا با دستور از بالا بوده یا تبلیغات خاصی وجود داشته که برخی از مردم به این احزاب پیوستند اما مردم هیچ‌گاه خیلی به این احزاب وفادار نبودند. زیرا مثلا وقتی حزب مردم به وجود می‌آید عده‌ای به طرف آن می‌روند یا حزب ملت که به وجود می‌آید عده‌ای سراغ آن می‌روند. چون شخصیت‌های طبقه بالا مثل اقبال، اعلم و هویدا در این احزاب بودند که بعد از به قدرت رسیدن، این احزاب را به وجود آوردند. نه اینکه این احزاب آنها را به قدرت رسانده باشد. در واقع آنها همان گروه‌های منافع و فشار بودند منتهی برای اینکه بازی دموکراسی را به شکل ظاهری در جامعه به وجود بیاورند، احزابی هم تشکیل می‌دادند.

احزابی مانند جبهه ملی یا احزاب متعددی که بعد از دوم خرداد ۷۶ به وجود آمدند بیشتر محصول جنبش‌های اجتماعی بودند تا محصول یک‌سری فرآیندهای نهادینه شده اجتماعی. حالا برای اینکه یک جنبش اجتماعی یا یک حزب بتواند نهادینه شود طبیعتا باید مطالبات آن جنبش اجتماعی هم نهادینه شود. از این منظر ایران در چه شرایطی قرار دارد؟

ایران یک فرآیند تاریخی خاصی را طی کرده است زیرا قدرت‌های خارجی در اینجا منافع داشتند، ممکن است احزابی تشکیل شده باشند که از این منافع حمایت می‌کردند یا لاقلاً توازن و تعادل ایجاد می‌کردند. مثلا فرض کنید قوام‌السلطنه که حزب دموکرات را بعد از شهریور ۱۳۲۰ تشکیل داد، طبعاً این حزب یک حزب مردمی به آن معنا نبود. ولی با پیش آمدن قضیه آذربایجان و... خودبه‌خود کسانی هم بودند که دور آن را گرفته بودند که از منافع این گروه خاص به دلایل مختلف سردر نمی‌آوردند چون جامعه ما محروم بود. اولین مسئله این است که مردم باید یک حداقل سودی داشته باشند. دوم اینکه تشخیص بدهند منافع‌شان کجاست و مخصوصاً در عصر جدید که منافع مادی و اقتصادی است بعد هم شرایط سیاسی و باز بودن جامعه است یعنی مردم از اینکه به حزب سیاسی بپیوندند یا در قدرت مشارکت کنند، ترس و نگرانی نداشته باشند. در اینگونه جوامع قدرت‌ها برای اینکه مستقر شوند می‌توانستند به‌عنوان وسیله از مردم استفاده کنند اما هیچ‌گاه مردم را به عنوان شهروندان آزاد که بتوانند در قدرت مشارکت کنند، حزب تشکیل بدهند، فعالیت کنند و انتقاد داشته باشند، نمی‌پذیرند. بنابراین ما می‌خواستیم در شرایط دیکتاتوری حزب تشکیل بدهیم. اما این احزاب زیرزمینی یا سرکوب شدند یا از منافع خارجی حمایت کردند. مثل حزب توده که وابستگی خاصی داشت البته تمام احزاب کمونیست دنیا تقریباً با مرکزیت مسکو تصمیمات خود را می‌گرفتند. بنابراین مخصوص ایران هم نبوده است. پس این نشان می‌دهد که ما گروه‌های منافع و همین‌طور گروه‌های فشار زیادی داریم. در این فرآیند گروه‌های سازمان یافته حزبی جوامع دموکراتیک سر بر نمی‌آورده‌اند که قانون اساسی، احزاب و روزنامه‌های آزاد دارند چنین چیزی نیست ممکن است بوده باشد اما لحظه‌ای است. در سه سال اول، مثلا مشروطیت تا مجلس سوم و چهارم احزاب حضور داشتند اما احزابی نبودند که در توده مردم رسوخ کرده باشند. فقط ایده‌آل اجتماعیون بودند.

آن هم محصول یک جنبش اجتماعی بود؟

درست است. یکی هم بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود که رضاشاه رفت و در یک دوره ۱۰ ساله آزادی به وجود آمد و انواع و اقسام مختلف احزاب به وجود آمدند. ولی جایگاه خودشان را در ارتباط با مردم نداشتند. چرا که به غیر از حزب توده که می‌گفت به طبقه کارگر تعلق دارد حزب دیگری نداشتیم که از منافع خاصی حمایت کند. در نتیجه به خاطر استبداد و استعمار، مردم بیشتر منافع ملی را مورد حمایت قرار می‌دادند تا گروه‌های خاص. در واقع گروه‌های خاص در مرحله دوم قرار داشت. مثل وقتی که در اروپا جنگ شد نیروی مقاومت ملی به وجود آمد و در فرانسه از درون این نیروی مقاومت جریان گولیسم سر برآورد با این هدف که می‌خواهد از منافع و استقلال فرانسه دفاع کند. در ایران هم احزاب بیش از اینکه معرف گروه‌های

خاص باشند معرف قدرت‌ها و منافع کلی ملی بودند. بقیه هم احزاب کوچکی بودند که وابستگی‌های خاصی داشتند. ممکن بود آلمانوفیل یا انگلوفیل باشند؛ کسانی که این کشورها را قدرتی می‌دانستند و از آنها پیروی و حمایت می‌کردند.

احزابی که از درون جنبش‌های اجتماعی بیرون آمدند طبیعتاً زمانی می‌توانند نهادینه شوند و قدرت پیدا کنند که بتوانند آن جنبش اجتماعی را به پیروزی برسانند. ولی ما شاهدیم که تمام جنبش‌های اجتماعی که در یکصد سال اخیر در ایران به وجود آمدند همه شکست‌خورده‌اند چطور می‌توانیم انتظار داشته باشیم احزاب برخاسته از این جنبش‌های اجتماعی بتوانند موفق باشند؟

درست است. اولاً باید فرصتی وجود داشته باشد تا این احزاب شکل بگیرند، در انتخابات شرکت کنند، منافع گروه‌های خاص، یا منافع ملی را سامان دهند و دنبال آن باشند. مردم هم تجربه بیاموزند که این احزاب چطور می‌توانند منافع آنها را تامین کنند که به احزاب بپیوندند، از حزبی کنار بروند یا به حزب دیگری بپیوندند یا عضویت همان حزب را دنبال کنند. ما در ایران این تجربه را که برای شکل‌گیری احزاب لازم بوده یا نداشتیم یا در لحظات حساسی داشتیم اگر ما دو یا سه لحظه تاریخی را در نظر بگیریم یکی مشروطیت است که آن هم به علت جنگ جهانی اول بندهای سلطنت سست می‌شود. انقلاب مشروطه را بیشتر بازاری‌ها و تحصیلکرده‌ها راه انداخته بودند چرا که توده مردم و روستاییان از این جریان خبر هم نداشتند. اما به هر حال بیشتر پایگاهشان مشروطه‌طلبان بورژوازی شهری بود نه بورژوازی ملی در معنای غربی آن. در این دوران چون ما تجربه نداشتیم در جامعه هرج و مرج به وجود می‌آمد. در نتیجه مردم منتظر بودند که یک قدرت فائده‌ای بیاید و این هرج و مرج‌ها را که منطقه‌ای، گروهی، قومی و سیاسی بوده و سیاست خارجی را اعمال می‌کرده، سر جای‌شان بنشانند. لذا می‌بینید که از مشروطیت، رضاشاه سر درمی‌آورد و تا ۱۳۲۰ که رضاشاه هست، حزبی که معنایی داشته باشد یا مجلسی که واقعا وجود داشته باشد نداریم در عین حال که جامعه طرفدار مشروطیت است اما در میدان نیست و قدرت فائده وجود دارد.

اما شاهدیم که در دوران هرج و مرج پس از شهریور ۱۳۲۰ احزاب فراوانی شکل می‌گیرند.

بله به تدریج می‌بینیم که از درون خود جامعه سه گروه مختلف به وجود می‌آیند که احزاب مختلف را تشکیل می‌دهند. یک گروه چپی یا مارکسیستی که در این کار تا حدودی پیش‌قدم بودند، یک گروه ملی که در عین حال ضدکمونیست هم بودند ولی از منافع ملی در برابر استعمار حمایت می‌کردند و یکی هم گروه اسلامی که یک نوع دوگانگی درون‌شان وجود داشت. از یک طرف می‌خواستند از سنت‌ها و اسلام دفاع کنند و از طرف دیگر هم احتمالاً می‌خواستند در جهت خاصی و تقویت قدرت خاصی عمل کنند. این سه نوع، حالت بومی شکل‌گیری احزاب در ایران بوده است.

نقش دولتهایی چون شوروی و انگلیس در این دوره در شکل‌گیری احزاب چگونه بوده است؟

با توجه به گروه‌های خاص اجتماعی و منافی که در برابر سلطنت و در برابر استعمار آن دوره در ایران بود مثلاً قدرت فائده دست انگلیسی‌ها بود. لذا هم انگلیسی‌ها و هم سلطنت، شدیداً در احزاب نیم‌بندی که به وجود می‌آمده دخالت می‌کردند و آنها را به طرف خودشان می‌کشاندند. خیلی کم افرادی بودند که می‌توانستند به‌طور مستقل در برابر قدرت فائده انگلیس یا روس یا سلطنت بایستند. اینها زود تسلیم می‌شدند یا کنار می‌رفتند. به هر حال در این دوره است که شکل‌گیری احزاب به سمت منافع ملی می‌رود و رجالی مثل دکتر مصدق یا دیگران که می‌دیدند موازنه مثبت، یعنی امتیاز دادن به روس و انگلیس در حال نابود کردن کشور است لذا بحث موازنه منفی را مطرح کردند.

دکتر مصدق می‌گوید: «کسانی که به مجلس می‌آمدند، یا تحت نفوذ انگلیس، روس یا سلطنت بودند.» می‌گویند ۵-۶ وکیل تهران برحسب تصادف توانستند در آن دوره وارد مجلس شوند و مردم شدیداً از آنها حمایت کردند و همین‌ها بودند که باعث ملی شدن صنعت نفت شدند. در این دوره روزنامه و احزاب آزاد بودند ولی یک دوره هرج و مرج نیز بود و بهانه‌هایی هم به دست می‌آمد که اینها محدود شوند. مثل مسئله تیراندازی که در دانشگاه به شاه انجام شد و حزب توده را منحل اعلام کردند. ولی اینها بودند و فعالیت می‌کردند و در دوره مصدق هم به شدت فعالیت می‌کردند. منتهی از منافع صرف ملی حمایت نمی‌کردند، از منافع خارجی حمایت می‌کردند.

من از صحبت‌های شما می‌توانم این نتیجه را بگیرم، تا زمانی که کشور به یک ثبات سیاسی نرسد طبیعی است که احزاب آن هم نمی‌توانند به یک ثبات نسبی دست پیدا کنند که بتوانند در قدرت

مشارکت داشته باشند. شما با توجه به این فرآیند، آینده احزاب را در ایران چگونه می‌بینید؟

آینده احزاب در ایران باز هم در همان بستر سیاسی و فرهنگی است. یکی اینکه مردم در عین حال که احزاب فعالیت داشتند، ولی تبلیغات، مردم را نسبت به احزاب بدبین کرده است. ولی اگر حزبی بخواهد رشد کند باید بتواند به داخل مردم برود و برای اینکه داخل مردم شود باید یک حداقل خاطر جمعی به مردم داده شود که اگر رفتند و به سیاست و حزب پیوستند فردا مورد مواخذه قرار نمی‌گیرند. مردم در ایران فعلا از بس که مار دیده‌اند از ریسمان سفید و سیاه هم می‌ترسند. مگر اینکه خودشان را به‌طور مطلق به فرد یا گروهی بسپارند و دنبال آن باشند و از آن هم یک منافع آنی و محدودی را بگیرند. بنابراین ما باید بتوانیم دوره‌های آزادی احزاب و خصوصا روزنامه‌ها را استمرار دهیم تا مردم کم‌کم حاضر شوند روزنامه‌ها را بخوانند و وارد مسئله سیاسی شوند. اکنون به نام مذهب عده زیادی رای می‌دهند. در مشروطیت زنان حق نداشتند رای بدهند. اما حالا در اینجا زنان، افراد تحصیلکرده و جوان‌ها آمدند و رای دادند منتهی بستر سیاسی مناسبی برای اینکه احزاب بتوانند آزادانه در طول مدت بین دو انتخابات فعالیت کنند و تشکیلات داشته باشند در حدی نبوده که برای شکل‌گیری احزاب کافی باشد. اما به نظر من ژن حزب‌گرایی در جامعه ما تا حدودی پیدا شده و مردم نیز به صورت‌های مختلفی آن را تجربه کردند.

این فرآیند برای جامعه ما به عنوان یک مزیت به‌شمار می‌رود که باید آن را توسعه داد.

بله، همین‌طور است اگر به گذشته جریان‌های سیاسی و احزاب برگردیم به روشنی می‌بینیم که احزاب در این کشورها سرکوب و زیرزمینی و برانداز هم می‌شدند. یعنی احزاب به این معنا بودند که کل نظام و زیربنای آن را قبول نداشتند. آنها کار زیادی نداشتند. باید می‌رفتند خودشان را پنهان می‌کردند تا با کمک سلاح کار چریکی انجام دهند البته این جریان‌ها در تغییر نظام سلطنت به جمهوری اسلامی تاثیر داشتند و نمی‌توانیم بگوییم که تاثیر نداشتند. حالا چه احزاب چپی و چه احزاب راستی که گروه‌های مختلف چریکی تشکیل داده بودند. به هر حال اگر ما بتوانیم مشروعیت سیاسی جامعه را بر دوش مردم بگذاریم و در حد قانون اساسی که وجود دارد به گروه‌های سیاسی، افراد و صاحبان اندیشه میدان بدهیم که بتوانند منافع ملی را مطرح کنند، می‌توان در یک مدت طولانی ۱۵-۱۰ ساله احزابی به وجود بیاوریم که هم بتوانند مردم را نمایندگی کنند و هم قدرت انتقاد داشته باشند و هم بتوانند در قدرت مشارکت کنند.

به عنوان آخرین سوال، ما می‌دانیم که جهان غرب حداقل صاحب ۱۰۰ سال حزب‌گرایی سازمان‌یافته است و تجارب زیادی دارند و ما هیچ منابعی در اختیار نداریم که ساختار حزبی انگلستان، آمریکا، فرانسه یا آلمان را که دارای دستگاه حزبی هستند معرفی کند تا بتوان از تجارب آنها استفاده کرد.

شما به عنوان استاد علوم اجتماعی و عضو یک گروه فعال سیاسی این را یک ضعف نمی‌بینید؟

چرا. ولی باید توجه داشت تا قانون اساسی پیاده نشود، آزادی وجود ندارد. حالا به هر اسمی صحنه یک صحنه فعالیت سیاسی نیست. وقتی فعالان سیاسی تحت فشار قرار بگیرند انتظار اینکه احزاب بتوانند گسترده کار کنند، انتظاری منطقی نیست.

یعنی جنبش فکری هم در این زمینه وجود ندارد؟

کم و محدود است. ولی اگر آن حداقل‌ها به وجود بیاید، خود به خود احزاب به وجود می‌آیند. به هر حال کسانی که از مواضع دیگری وارد مساله می‌شوند، از لحاظ سیاسی قابل دفاع نیستند زیرا کارهای‌شان از منظر ایدئولوژی خاصی است که جامعه را از بدنه دولت جدا می‌کند و مردم آرزو می‌کنند که یک گروه دیگر از بیرون بیاید و جامعه را تغییر بدهند.

اما به هر حال اگر قرار باشد احزاب در این جامعه شکل بگیرند باید از تجارب دیگر کشورها استفاده کرد؟

باید استفاده کرد، مثلاً در کشوری مثل هند پنج حزبی که در این کشور وجود دارند حداقلها را تامین کرده است. در عین اینکه حزب کنگره به عنوان یک ایده آل ملی معمولاً در مجلس رای می آورد. ولی هر حزب کوچک نیز حداقل یک یا دو نماینده در مجلس دارند. این طور نبوده که غیر از یک گروه خاص به گروه های دیگر اجازه حضور در انتخابات داده نشود.